

مرور

اولین زندان زنان سیاسی

● برخلاف تصور عرفی زنان نقش‌ی حیاتی در مبارزات سیاسی و انقلاب‌های جهان داشته‌اند. در ایران نیز با انقلاب اسلامی زنان مبارز بسیاری به تاریخ معاصر ایران معرفی شدند. از جمله می‌توان به ویدا حاجبی‌تبریزی (۱۳۱۴–۱۳۹۵) اشاره کرد که هم مبارز و فعال سیاسی بود و هم نویسنده و روشنفکر. حاجبی در سال ۱۳۳۵ تحصیلات آکادمیک خود را در مدرسه عالی معماری پاریس به پایان رساند؛ جایی که با فرح دینا هم‌کلاس بود. حاجبی، از نخستین زنان زندان سیاسی در ایران، از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ در زندان بود. سازمان عفو بین‌الملل او را در سال ۱۳۵۶ «زندانی سال» معرفی کرد. او را از با نفوذترین زنان مارکسیست در جهان می‌دانند که دوستی نزدیکی هم با فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، داشت. حاجبی در سال‌های ۱۳۴۰ جذب اندیشه‌های جنبش چریکی در آمریکای جنوبی شد و فعالیت‌های سیاسی خود را در جنبش چریکی آمریکای لاتین در ونزوئلا آغاز کرد. سپس به کوبا و الجزایر رفت و در فعالیت‌های چریک‌های چپ‌گرا در این کشورها شرکت کرد. در ایران نیز تا انقلاب عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق بود که پس از انقلاب در این سازمان جدا شد. زندگی سیاسی و فکری او بسیار تأمل‌برانگیز است؛ خصوصاً کتاب مهم «داد بی‌داد» که اولین مجموعه‌ای است که سرگذشت شکل‌گیری زندان زنان سیاسی را در دهه پیش از انقلاب از زبان بخشی از زندانیان آن دوره روایت می‌کند. این کتاب مهم‌ترین اثر اوست که به گردآوری خاطرات ۳۷ زن زندانی سیاسی در زندان شاه می‌پردازد. از دیگر آثار او می‌توان به کتاب «یادها» اشاره کرد که در آن با بیان خاطرات سیاسی به بازنگری در فعالیت‌های سیاسی می‌پردازد. او همچنین جستاری از یوسف اسحاق‌پور به فارسی ترجمه کرد با عنوان «مارکس هنگام فروریزی کمونیسم». (بازتاب‌نگار، ۱۳۸۵)

به‌تازگی مجلد دوم کتاب «داد بی‌داد» به همت نشر بازتاب‌نگار در ایران منتشرشده است. مشخصه کتاب حاضر در این است که خاطره و برداشت یک نفر نیست، بلکه تجربه‌های ۳۷ نفر از زندانیان و تعدادی از خانواده‌های آنها را روایت می‌کند، با افکار سیاسی گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت. در واقع حاجبی کتاب را از زبان راویان اولین زندان سیاسی زنان می‌نویسد. اما چنان‌که او می‌گوید در این روایت‌ها به موضوع‌ها و مسائل مختلفی برمی‌خوریم که بیشتر دل‌مشغولی راوی بوده و با دیدگاه، فرهنگ و تجربه شخصی خود به آن پرداخته است. از این‌رو با تنوع روایت‌ها و گوناگونی تجربه‌ها و برداشت‌ها رویه‌رویییم. درعین‌حال هر روایتی مستقل از سایر روایت‌هاست. به این معنا که هیچ روایتی در تأیید یا تکذیب روایت دیگر نیست. استقلال روایت‌ها و تنوع برداشت‌ها و دیدگاه‌ها، تصویری همه‌جانبه‌تر از سیاست و مبارزه سیاسی به دست می‌دهد.

در مجلد اول اسامی بسیاری از راویان نامشخص بود که در مجلد دوم با نام کامل معرفی شده‌اند. از دیگر ویژگی‌های کتاب ترتیب زمانی وقایع است. جلد اول با دستگیری سه زن در آغاز مبارزه مسلحانه در تابستان ۱۳۵۰ شروع می‌شود و با آزادی دو زندانی در اوایل سال ۱۳۵۴ پایان می‌یابد. این درست زمانی است که رژیم شاه با تشکیل حزب رستاخیز و انحلال احزاب رسمی «ان‌نوبین» و «مردم» سیاست سرکوب‌گرانه شدیدتری را در دستور کار قرار داد. ازآن‌پس جامعه ایران به‌طور رسمی و قانونی به جامعه‌ای تک‌حزبی تبدیل و مخالفت سیاسی در چارچوب قانونی نیز ممنوع شد. اثر این استراتژی سیاسی در زندان‌ها نظام‌مزدان شکنجه و آزار از زندانیان و بالا رفتن میزان محکومیت‌ها بود. صدور احکام ابد و اعدام زندانیان زن برای اولین‌بار در این دوره به اجرا درمی‌آید. جلد دوم از اوایل سال ۱۳۵۴ با سیاست‌های جدید رژیم شاه پس از اعلام حزب رستاخیز و بازتاب آن در برخورد با مبارزان و زندانیان و به عبارت دقیق‌تر، با اجرای این استراتژی و کشتار ۹ زندانی سیاسی مرد (هفت نفر از گروه بیژن جزینی و دو زندانی مجاهد) در ۲۹ فروردین سال ۵۴ آغاز می‌شود و تا آخرین روزهای سرنگونی رژیم شاه ادامه دارد و با کشتودن در زندان‌ها در آستانه انقلاب پایان می‌یابد. در مجموع می‌توان گفت دو مجلد کتاب «داد بی‌داد» شکل‌گیری و وضعیت زندان زنان را در متن رخدادهای یک دهه پیش از انقلاب حکایت می‌کند. در پیوست کتاب نیز آماری تقریباً دقیق از زندانیان سیاسی زن در دوره حکومت محمدرضاشاه همراه با نقشه‌ها و بریده‌هایی از اعلامیه‌ها و مطبوعات آمده که می‌تواند به شناختی بیشتر از آن دوره کمک کند.

دادی بی‌داد

ویدا حاجبی‌تبریزی

ناشر: بازتاب‌نگار

چاپ اول: ۱۳۹۸

قیمت: ۵۶۰۰۰ تومان

در قرن بیستم انقلاب‌های متعددی در اقصا نقاط جهان رخ داد. انقلاب اکتبر روسیه را مهم‌ترین انقلاب قرن بیستم که مسیر تاریخ را برای همیشه عوض کرد، در ادامه تجربه کمون پاریس در مقام اولین حکومت کارگری تاریخ قلمداد می‌کنند. بقیه انقلاب‌های قرن بیستم ازجمله انقلاب چین و کوبا ترکیبی بودند از انقلاب‌های سوسیالیستی با مشارکت دهقانان و کارگران. انقلاب‌های ضددیکتاتوری و انقلاب‌های ضداستعماری واستقلال‌طلبانه. همان‌طور که می‌توان شباهت‌هایی پیدا کرد میان عوامل سلبی این انقلاب‌ها همچون فساد در دربار تزار روس، دستگاه کومین تانگ در چین و حکومت باتیستا در کوبا، عوامل ایجابی فراوانی در شکل‌گیری این انقلاب‌ها و وجوه افتراق آنها نقش داشت. بسیاری از کشورهای جهان سوم نیز در این قرن تجربه انقلاب را از سر گذراندند ازجمله ترکیه و مصر. ایران، روسیه و چین در این قرن بیشتر از یک انقلاب را تجربه بود. در کردان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶)، انقلاب مکزیک (۱۹۱۰)، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب آلمان (۱۹۱۸)، انقلاب چین (۱۹۴۹)، انقلاب ویتنام، انقلاب‌های آمریکای مرکزی و جنوبی، انقلاب اسلامی ایران و… از این نظر قرن بیستم با قرن‌های گذشته تفاوت فاحشی دارد.

متفکران و نظریه‌پردازان سیاسی تاکنون آثار ارزشمند متعددی را بر پایه نظریه‌های مختلف انقلاب تألیف کرده‌اند. کتاب «بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم» تألیف سعید رهنما نیز که به‌تازگی منتشر شده، با مرور پاره‌ای از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم، به مهم‌ترین وجوه تشابه و تفاوت این انقلاب‌ها و پیامدها و دستاوردهای آنها برای آینده می‌پردازد. پیشگفتار کتاب با این جملات آغاز می‌شود: «در گورستانی در برلین، در قطعه بزرگان سوسیالیست آلمان، آنجا که رزا لوکزامبورگ، کارل لیبکنخت و بسیاری دیگر آرامیده‌اند، بر تخته‌سنگ بزرگی نوشته شده، «مردگان زنهامان می‌دهند». قصد و منظور این سنگ‌نوشته مسحورکننده را به دو شکل می‌توان تعبیر کرد: یکی آنکه مردگان از ما می‌خواهند که پیشگامان بزرگ را از خاطر نبریم و همان راهی را که رفتند پیگیری کنیم، یا هشداری است که از تجربه‌شان بیاموزیم و برای رسیدن به همان هدف مشترک راه‌های دیگر را جست‌وجو کنیم. با توجه به تجربیات جنبش‌ها و انقلاب‌های بزرگ سوسیالیستی در جهان و ضرورت درس‌گیری از موفقیت‌ها و شکست‌هاشان، باور من تغییر دومی است.»

این کتاب بر پایه منابع و پژوهش‌های متعددی درباره انقلاب‌های روسیه، آلمان، چین، ویتنام، کوبا و نیکاراگوئه تهیه و تنظیم شده و قبل از بخش‌هایی از آن به عنوان سلسله مقالاتی در وب‌سایت «نقد اقتصاد سیاسی» منتشر شده بود. رهنما در مقدمه کتاب نگاهی نظری به پدیده انقلاب انداخته است. فصل‌های بعدی بازخوانی هریک از انقلاب‌های بزرگ قرن بیستم در کشورهای یادشده است. دو فصل پایانی نیز به ارائه نتایج این انقلاب‌ها و چگونگی گذار به نظامی جدید با تکیه بر مفهوم «سویال‌دموکراسی به‌پهنه» اختصاص دارد که بر پایه درک مارکس از انقلاب اجتماعی بسط می‌یابد. در پرئو تیزوری‌ها و شکست‌هایی که در تاریخ انقلاب‌های سوسیالیستی در قرن بیستم شاهد بودیم، بحث محوری رهنما تأکید بر اهمیت واولویت انقلاب اجتماعی به‌موازات انقلاب سیاسی است. در دستگاه مفهومی مارکس تحول دوران‌های تاریخی بر اساس وجه تولید، مکتب و انتقال از یک دوران به دوران بعدی یک انقلاب محسوب می‌شود. مارکس در نوشته‌های اولیه خود حتی درهم‌شکستن ساخت سنتی روستای هندی توسط استعمار انگلیس را اولین انقلاب اجتماعی می‌نامد. از نظر مارکس، آنچه انقلاب اجتماعی را به بار می‌آورد «جنبش مستقل و خودآگاه اکثریت عظیم» است. رهنما این درک را هم‌راستا با دیدگاهی می‌داند که آنتونیو گرامشی نزدیک به صد سال پیش در مقاله کوتاه خود تحت عنوان «دو انقلاب» مطرح و در آن اشاره کرد که گذار به سوسیالیسم باید در دو عرصه جداگانه اما به‌هم‌پیوسته، یعنی دولت و اقتصاد، رخ دهد. اشاره گرامشی به این است که بخش قابل توجهی از آنچه ما انقلاب می‌نامیم، در واقع مقدم بر کسب قدرت سیاسی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، کسب تدریجی قدرت اجتماعی مقدم بر دولت‌مداری است. گرامشی با اشاره به تجربه ایتالیا در اواسط قرن ۱۹، در جریان جنبش ریزوچیمنتو، دو نوع انقلاب «فعال» (کتیو)، به رهبری مازینسی و انقلاب «آرام» (پاسیو)، به رهبری کارل مارکس، درآورد. مازینزی انقلابی بزرگ ایتالیا، رهبر «ایتالیای جوان»، برای وحدت این سرزمین به شورش و راه‌های قیام و انقلاب متوسل می‌شد و در تمام قیام‌ها از ارتجاع شکست خورده و بارها ناچار به تبعید می‌شد. اما کاوور با سیاست‌های ظریف و نزدیک‌کردن چپ میانه و راست میانه، اولین نخست‌وزیر ایتالیای متحد شد. مفهوم «انقلاب آرام» ازجمله به تجربه ایتالیا اشاره داشت که برعکس فرانسه راه انقلابی را پیش نگرفت اما متحول هم شد. انقلاب آرام مبتنی بر تلاش برای ایجاد «همزونی فرهنگی» و تغییر ذهنیت مردم و «آگاهی همگانی» از طریق آموزش، زبان، بر‌خورد متفاوت مذهب و نفوذ در رسانه‌ها است. تأکید گرامشی بر انقلاب آرام تدارک صیورانه انقلاب همراه با «تغییرهای ذره‌ای ملکولی» در ذهنیت مردم بود. وی در مورد ایتالیا اشاره می‌کند که شاید هر دو به‌نوعی لازم بودند.

بررسی‌موردی انقلاب‌ها
در فصل‌های بعدی رهنما به پیش‌زمینه‌ها و روند وقوع انقلاب‌های قرن بیستم می‌پردازد و عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی را در فرآیند



این انقلاب‌ها بررسی می‌کند. اولین نمونه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است. او در بررسی روند انقلاب اکتبر، تحولات را از ان‌ق‌لاب ۱۹۰۵ آغاز می‌کند و با بررسی انقلاب فوریه به روزهای پایانی اکتبر و تأثیر «تزاری آوریل» بر شکل‌گیری آینده این انقلاب می‌رسد و در انتها تحولات بعدی از مرگ لنین را تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بررسی می‌کند. رهنما به غیر از خطاهای نظری و سیاست‌های نادرست، موانع متعدد در راه تحول روسیه و اتحاد شوروی را نیز توضیح می‌دهد: جنگ جهانی اول با میلیون‌ها کشته، اختلالات ناشی از انقلاب ۱۹۱۷، جنگ داخلی با دخالت نیروهای امپریالیستی، حمله فاشیسم و سیچ و مبارزه قهرمانانه ملت‌های شوروی در جنگ جهانی دوم با بیش از ۲۰ میلیون کشته و نابودی شهرها، جنگ سرد، تحمیل رقابت تسلیحاتی و… که همگی بر آنچه بر روسیه و شوروی رفت در جهان و ضرورت گذاشت، معضلات انقلاب ۱۹۱۷ بیانگر واقعیت مهم دیگری نیز بود و آن اینکه استقرار سوسیالیسم در یک کشور امری ناممکن بود. شکست انقلاب آلمان که در فصل بعدی به آن اشاره می‌شود نیز تأثیر بلاواسطه‌ای بر سرنوشته انقلاب روسیه داشت.

شکست انقلاب آلمان یکی از ترازیک‌ترین و درعین‌حال آموزنده‌ترین تجارب جنبش سوسیالیستی جهان است. این مسئله که پیشرفته‌ترین و پیچیده‌ترین جریان‌ات چپ سوسیالیست به رهبری بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی در یکی از پیشرفته‌ترین و صنعتی‌ترین کشورهای جهان، یعنی آلمان، در شرایط پس از جنگ در ۱۹۱۸، قدرت دولتی را به‌دست آوردند، اما نتوانستند به اهداف مهم خود دست یابند و شکست فاحشی خوردند، یکی از پیچیده‌ترین سؤالات‌های جنبش‌های ترقی‌خواه جهان است. به اعتقاد رهنما، آنچه مرور تاریخی این وقایع به‌وضوح نشان می‌دهد، خطاهای آشکار عاملان ذهنی شرکت‌کننده در این انقلاب، چه سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب و چه سوسیالیست‌های انقلابی و پیشروی آنها در دو جهت افراطی راست و چپ بود. حزب مادر، یعنی حزب سوسیال‌دموکرات با بی‌عملی و احتیاطکاری افراطی، اعضا و کادרהای چپ‌تر را خشمگین کرد و آنها با انشعاب از حزب، محافظه‌کاران درون حزب را تقویت و خود را از پایه مردمی و کارگری حزب جدا کردند. هرچه حزب سوسیال‌دموکرات محتاط‌تر و راست‌تر می‌شد، سوسیال‌دموکرات‌های مستقل و به‌ویژه اسپارتاکیست‌ها و کمونیست‌ها تندتر و رادیکال‌تر می‌شدند و برعکس. رهنما وضعیت نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب آلمان را به بهترین شکل توضیح‌دهنده نظریه «رادیکالیسم بهینه» می‌داند. «حزب سوسیال‌دموکرات از رادیکالیسم لازم بری بود و عملاً به یک جریان لیبرال تبدیل شده بود و حزب کمونیست با رادیکالیسم بیش از حدش، ناخواسته نقش یک جریان ماجراجویانه را ایفا کرد و هر دو جریان شکست خورد. شاید بتوان گفت که مشکل عمده انقلاب آلمان جدانشدن نیروهای مختلف چپ از یکدیگر و درگیری‌های مداوم جریان‌ات اصلاح‌طلب و انقلابی با یکدیگر بود.»

نویسنده در فصل بعد به شرح انقلاب ۱۹۱۱ و انقلاب دوم ۱۹۴۹ در چین می‌پردازد. انقلاب دوم چین تحت رهبری مائوتسه دونگ یکی از پیچیده‌ترین و اثرگذارترین انقلاب‌های قرن بیستم بود. این انقلاب علاوه بر اینکه نقش بسیار مهمی در شکست امپریالیسم زاین بازی کرد، موفق شد به نظام فئودالی و سلسله اربابان فئودال و جنگ‌سالاران محلی پایان دهد و تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عظیمی را همراه با توسعه سریع زیرساخت‌ها، صنایع و شهرها به‌وجود آورد. این انقلاب اما به دلایل مختلف عینی و ذهنی و توهم‌ها و خطاهای راهبردی نتوانست به‌نی‌توانست به هدف تعیین‌شده خود، یعنی سوسیالیسم، دست یابد و با شکست آن، ضد خود

تاریخ

نگاهی به کتاب «بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم»

درس‌های انقلاب



یعنی یک نظام سرمایه‌داری خشن را مستقر ساخت. درک اولیه مائو از ماهیت و مرحله انقلاب چین که آن را یک انقلاب ملی و دموکراتیک و نه سوسیالیستی می‌دانست، واقع‌بینانه بود. اما نسبت به استقرار سریع و درحالی‌که هیچ‌یک از دیگر نیروهای سیاسی امکان رقابت با آنها را نداشتند، تقریباً همه این جریان‌ات و حتی مخالفان خود را دعوت به مشارکت در دولت دهقانی، به خطا رفت. تنها چهار سال بعد از استقرار دولت پساانقلابی، او مرحله انقلاب دموکراتیک را تمام‌شده اعلام کرد. تصور مائو این بود که صنعتی‌شدن سریع همراه با «اصلاح فکر» و «تصحیح افکار نادرست» می‌تواند به سوسیالیسم ختم شود. این انقلاب از جهاتی نظیر انقلاب بلشویکی روسیه و براساس الگوی آن طراحی شده بود: حزب واحد، دولت مقتدر، برنامه‌ریزی متمرکز و نبود دموکراسی. «دموکراسی نویی» و «دیکتاتوری مشترک خلق» تفاوتی با به‌اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا نداشت. در انقلاب چین فقدان دموکراسی و آزادی‌های سیاسی، فکب شد که دیکتاتوری پرولتاریا، به دیکتاتوری حزب و سرانجام به دیکتاتوری فردی ختم شود.

مورد بعدی که در کتاب بررسی می‌شود انقلاب‌های ویتنام است. مبارزه قهرمانانه مردم ویتنام تحت رهبری هوشمندانه هو شی مین و دیگر رهبران نزدیک به او طی دهه‌ها دو غول استعماری و امپریالیستی را شکست داد. اما رهبران حزب، به‌ویژه تندروها تحت تأثیر انقلاب‌های روسیه و چین، گمان می‌کردند که می‌توانند یک کشور عقب‌مانده و روستایی را مستقیماً و به‌سرعت «سوسیالیستی» کنند. آنان پس از طی یک مسیر طولانی با برخورد به واقعیت‌های تلخ توسعه ملی در یک نظام سرمایه‌داری جهانی‌شده ناچار به عقب‌نشینی شدند. انقلاب‌های ویتنام درس‌های ارزشمندی برای سایر جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی چپ به‌همراه دارد. همبستگی جهانی سوسیالیستی تأثیر دوگانه‌ای بر جنبش ویتنام داشت. از یک سو مداخله‌های آمرانه کمینترن پس از کنگره ششم بی‌توجه به واقعیت‌های مشخص عینی و ذهنی ویتنام، حزب را به رادیکالیسم بی‌پایه‌ای کشاند، سوسیالیسم را به سوسیالیست‌های

حاد نابودی زیر ضرب برد، آنها را از متحدانشان منزوی کرد و رهبر جنبش، هو شی مین را که با این سیاست‌های کمینترن مخالف بود، تنبیه و تحقیر کرد. از سوی دیگر در مقاطع بعدی شوروی مهم‌ترین حامی جنبش ویتنام بود و حمایت‌های مالی و نظامی آن در پیروزی ویتنام نقش تعیین‌کننده داشت. چین هم قبل از اختلاف نظر با شوروی قطع کمک به ویتنام دومین کمک‌کننده به جنبش ویتنام بود.

تجربه بعدی انقلاب کوبا است. انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین تجارب انقلابی جهان بود که اگر

توطئه‌های بی‌وقفه امپریالیسم آمریکا نبود، شانس موفقیت بیشتر داشت. به عقیده رهنما، انقلاب کوبا نظیر دیگر انقلاب‌ها با همان پارادوکس و ناسازه تحول سریع سیاسی-اقتصادی-اجتماعی رویه‌رو بود. اگر رژیم جدید با تغییر سریع نظام سیاسی قاطعانه برخورد نکند و تغییرات رادیکال سیاسی و اصلاحات جدی اقتصادی و اجتماعی را در پیش نگیرد، ساختار کهن که کمکاکن مستقر است، به هم‌راهِ منابع عاملان و عناصر وابسته‌اش به شکل فزاینده‌ای متغیر در عرصه‌های مختلف می‌شود. در نتیجه انقلاب رنگ می‌بازد و با عملی‌نشدن وعده‌ها مردم دلسرد و ناامید می‌شوند و نظام کهن با ظاهری جدید و بازنگرانی جدید ادامه می‌یابد؛ اما اگر رژیم جدید قاطعانه برخورد نکند و تغییرات اساسی در همه عرصه‌های وعده‌دهنده به وجود یآورد، سواى آنکه با مقابله جدی‌تر ضد انقلاب داخلی و خارجی و ضرورت سرکوب فزاینده مخالفان مواجه می‌شود، درمی‌یابد که منابع و امکانات مالی و انسانی لازم را برای تأمین همه وعده‌های انقلابی ندارد و ناچار است با توجیه‌های مختلف مدام آنها را تعدیل کند. مقابله با دشمن داخلی و خارجی حفظ امنیت نظام را به اولویت اصلی تبدیل می‌کند و منابع و امکانات وسیعی را که

باید برای تأمین وعده‌ها و بهبود وضعیت شهروندان مصرف شود، به حفظ امنیت اختصاص می‌دهد و در این روند محدودیت جدیدی را به وجود می‌آورد.

آخرین تجربه تاریخی که در کتاب بررسی می‌شود، انقلاب نیکاراگوئه است. انقلاب نیکاراگوئه ویژگی‌های منحصربه‌فردی داشت که آن را از دیگر انقلاب‌های قرن بیستم متمایز می‌کرد. با آنکه انقلابیون چپ نظیر دیگر انقلاب‌ها طیف وسیعی را با گرایش‌های مختلف تشکیل می‌دادند، زمانی که دو گرایش طرفدار انقلاب دهقانی روستامحور و گرایش طرفدار انقلاب پرولتری و جنبش کارگری شهرمحور به این نتیجه رسیدند که گرایش «سوم» – که بر وحدت تمام جریان‌های سیاسی و اقشار و طبقات ضد رژیم تأکید می‌کرد – راه درستی را در پیش گرفته، مجدداً آن جریان وحدت کردند و رهبری جبهه رهایی‌بخش به‌طور مساوی بین آنها تقسیم شد. رهبری جبهه در طول ۱۱ سالی که در قدرت بود، با وجود اختلاف‌نظرها انشعاب نکرد، دسته‌ای آن دسته دیگر را خائن نخواند و کسی اعدام یا زندانی نشد. با آنکه در عمل و در تصمیم‌ها اقلیت و اکثریتی وجود داشت، رهبری به «بلشویک» و «منشویک»، «افلیتی» و «اکثرتی» و جز آن تقسیم نشد که یکی از عوامل نابودی دیگر انقلاب‌های جهان بود و این از ویژگی‌های بی‌نظیر انقلاب نیکاراگوئه بود. از دیگر ویژگی‌های مهم باور و تأکید رهبران انقلاب به دموکراسی در عمل بود. زمانی که با پشتوانه قوی مردمی و ارتش آزادی‌بخش قدرت سیاسی را گرفتند و درحالی‌که هیچ‌یک از دیگر نیروهای سیاسی امکان رقابت با آنها را نداشتند، تقریباً همه این جریان‌ات و حتی مخالفان خود را دعوت به مشارکت در دولت کردند. پاره‌ای از وزارتخانه‌ها به آنها واگذار شد و در نهاد قانون‌گذاری جدید، هر جریان سیاسی یک نفر نماینده داشت. در قیود قضائیه نیز هم قضاات و وکلای ساندینیست فعال بودند و هم وابسته‌ها با هواداران دیگر جریان‌ات سیاسی، زمانی هم که پس از جنگ داخلی تحمیل‌شده در انتخابات باخشد. قدرت را به آرامی تحویل دادند و به‌عنوان بزرگ‌ترین جریان اپوزیسیون در پارلمان و بیرون آن به فعالیت ادامه دادند. همین احترام به دموکراسی بود که زمانی که پس از ۱۹ سال در اپوزیسیون بودن در انتخابات پیروز شدند، جریان راست هم بدون توسل به کودتا قدرت را تحویل داد.

شباح انقلاب‌های دوم

در بخش آخر رهنما به مقایسه تطبیقی انقلاب‌های قرن بیستم می‌پردازد. یکی از ویژگی‌های عام تمام انقلاب‌های سوسیالیستی مورد بحث در (روسیه)، آلمان ۱۹۱۹، چین ۱۹۴۹، و ویتنام ۱۹۵۳ (۱۹۵۵) این بود که همگی از بطن انقلاب‌های قبلی بیرون آمدند. (چین ۱۹۱۱، روسیه فوریه ۱۹۱۷ و قبل از آن ۱۹۰۵، آلمان نوامبر ۱۹۱۸ و ویتنام آگوست ۱۹۴۵)، دیگر آنکه همه انقلاب‌های اول عمدتاً در نتیجه جنگ‌ها، سلطه استعماری-امپریالیستی یا حاکمیت استبدادی رخ دادند و نه مستقیماً بر اثر مبارزه طبقاتی. البته او این گفته را به‌هیچ‌وجه به معنی انکار وجود تضادهای طبقاتی و نفی استثمار وجستناک دهقانان و طبقه نوزاری کارگر آن کشورها در زمان خود نمی‌داند. انقلابیون به شکل مؤثری از آن تضادها برای سازماندهی و به حرکت درآوردن توده‌های زحمتکش استفاده کردند؛ اما عامل خارجی (جنگ و امپریالیسم) در بروز این انقلاب‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. اما تئوربان همه انقلاب‌های اول از طریق یک اتحاد فراطبقاتی و از سوی طبیفی از نیروهای رادیکال، لیبرال و پاره‌ای محافظه‌کاران به وقوع پیوستند و تا حد زیادی نیز به هدف‌های خود، یعنی پایان‌بخشیدن به سلطه خارجی و حاکمیت استبدادی دست یافتند؛ اما انقلاب‌های دوم، از سوی اقلیتی از سوسیالیسم متعهد به سوسیالیسم از طبقات متوسط و روشنفکران تحصیل‌کرده، با جلب حمایت دهقانان و کارگران، و نه فقط از سوی طبقه کارگر هدایت شدند. این انقلابیون توده‌ها را با هدف استقرار بلافاصله نظام سوسیالیستی در جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی – و به استثنای آلمان – به درج‌ات مختلف پیشاسرمایه‌داری بر کردار درآوردند.

رهنما در انتهای کتاب ایده‌های خود را درباره گذار از سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم مطرح می‌کند. تجارب قرن بیستم نشان می‌دهد که استقرار نظام پسارمیه‌داری و سوسیالیستی به یک سلسله پیش‌شرط‌های عینی و ذهنی در عرصه ملی و جهانی نیازمند است که نبود آن به درج‌ات مختلف در فرآیند انقلابی این کشورها به چشم می‌خورد. هیچ‌یک از انقلاب‌های دوم مشخصه‌های یک انقلاب اجتماعی مارکسی را به‌مثابه «جنبش خودآگاه و مستقل اکثریت عظیم» نداشتند. رهنما جامعه پسارمیه‌داری را تنها زمانی ممکن می‌داند که یک ضدهرمزه‌ای سطوح ملی و جهانی، نظام اجتماعی-اقتصادی برتری را جایگزین سرمایه‌داری کند. فرآیند طولانی و پیچیده گذار به سوسیالیسم به یک فاز تدارکاتی در دوران سرمایه‌داری نیاز دارد که رهنما آن را «سویال‌دموکراسی رادیکال» می‌نامد. این مفهوم از یک سو با سوسیال‌دموکراسی‌های تجربه‌شده سوسیالیسم دموکراتیک که در دوران سرمایه‌داری عملی نیست، تفاوت دارد. در این نگاه، استراتژی‌های جدید، با هدفی عملی و شفاف، جنبه‌هایی از مبارزه‌طلبی و رادیکالیسم شیوه‌های انقلابی را با جنبه‌های عمل‌گرایی و تدریجی اصلاح‌طلبی فزاینده، در راستای گذار و استقرار سوسیالیسم دموکراتیک، درهم می‌آمیزد.

مرور

خطوط آشوب خاورمیانه

● در اوایل قرن بیستم قدرت امپراتوری عثمانی رو به افول بود. فروپاشی احتمالی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول دولت‌های بریتانیا و فرانسه را بر آن داشت تا برای تثبیت نفوذ و قدرت استعماری خود دست‌به‌کار شوند. تا قبل از فروپاشی عثمانی در نقشه‌های منطقه به وزارت حمایت خاورمیانه برنی‌م‌خوردیم؛ بلکه شاهد منطقه‌ای وسیع بودیم، شامل بین‌النهرین، سرزمین حجاز و بخش‌های شرق دریای مدیترانه (از شمال کوه‌های تورس در سوریه و از جنوب صحرای عرب، دریای مدیترانه در غرب و منطقه بین‌النهرین در شرق) بخش عربی امپراتوری؛ اما فریتانیا و فرانسه در روزگار پائینی امپراتوری عثمانی با کشیدن خطی مورب بر روی کاغذ رای به دویاره‌کردن بخش شرقی عثمانی دادند؛ یعنی از بین‌النهرین تا شرق دریای مدیترانه. با این خط بخش‌های شمال به فرانسه و جنوب به بریتانیا واگذار شد. نقشه جدید خاورمیانه در می ۱۹۱۶ به توافق سزّی میان این دولت‌ها و در حمایت امپراتوری روسیه با عنوان قرارداد «سایکس-پیکو» منعقد شد. سر مارک سایکس نماینده بریتانیا و فرانسوا ژرژ پیکو نماینده فرانسه بود. براساس این توافق‌نامه سوریه و لبنان به فرانسه و عراق، اردن شرقی و فلسطین به بریتانیا رسید. مرزهای میان کشورها خطوطی مستقیم هستند که بدون پیچیدگی‌های ژئوپلیتیکی قلمرو این سرزمین‌ها را مشخص کردند و در نیمه اول قرن بیستم با وجود تأثیرات متفاوت میان مردم منطقه در نهایت به کام پروژه‌های بسااستعماری بریتانیا و فرانسه تمام شدند. اگرچه ترسیم قلمرو و مرزهای شمال آفریقا در شرح وظایف سایکس-پیکو نبود؛ اما آن منطقه نیز به دو حوزه تحت نفوذ تقسیم شد. براساس این بنا شد مصر تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه بر مغرب مسلط باشد که شامل تونس، الجزایر و مراکش بود. تحکیم کنترل بر کانال سوئز و مصر با ایجاد منطقه‌ای امن به نام «مواى ملی برای قوم یهود در فلسطین» در شرق مدیترانه، تسلط بر دریای سرخ و خلیج فارس و حکمرانی بر مسیرهای منتهی به هند و تسلط بر همه منابع نفتی ایران و عراق مسئله اصلی بریتانیا بود. فرانسه نیز سهم‌خواهی از قدرت در سوریه و لبنان را حق بدیهی و تاریخی خود در منطقه می‌دانست و حاضر نبود به‌سادگی قدرت را به رقیب دیرینه واگذار کند. کتاب‌های بسیاری درباره این قرارداد تاریخی نوشته شده که ازجمله می‌توان به «خطی در شن» اثر جیمز بر اشاره کرد. این کتاب به‌تازگی با ترجمه هما کریمی‌راد در نشر اطلاعات منتشر شده است. کتاب پیش‌تر در سال ۱۳۹۵ با ترجمه محمدحسین شرفی با عنوان «خطی در شن» به همت نشر قاصدک منتشر شده بود. جیمز بر در این کتاب از طمع بی‌پایان استعمارگران در تاریخ خاورمیانه می‌گوید. از قول‌های حمایت از استقلال اعراب در زمان کسب قیومت که از نظر آنان تنها به معنی راهبی از حکومت عثمانی و نه آزادی و کسب حق حاکمیت بود. او با بازخوانی ده‌ها هزار سند، از نقش جمع‌گیری از سیاست‌مداران، دیپلمات‌ها، جاسوس‌ها و نظامیان در این دوران پرتلاطم می‌گوید. جیمز بر تاریخ معاصر بریتانیایی است که مشخصاً درباره تاریخ معاصر خاورمیانه کار می‌کند. کتاب حاضر داستان دوران بسیار بحرانی حاکمیت بریتانیا و فرانسه بر خاورمیانه را مرور می‌کند و نشان می‌دهد تضاد عمیق منافع این دو قدرت، زیربنا درگیری‌هایی خونین را رقم زد که آتش آن تاکنون گریبان خاورمیانه را رها نکرده است. ریشه بسیاری از آشوب‌های اخیر خاورمیانه را می‌توان در برتو این قرارداد فهمید. ماجرا به حدی پررنگ است که به دغدغه‌های ایدئولوژیک گروه دانش دغدغه دیگری هم اضافه کرده بود. ابوبکر بغدادی در جولای ۲۰۱۴ در مسجد النوری موصل گفته بود: «این پیشروی مبارک تنها تها متوقف خواهد شد با ما آخرین میخ را بر تابوت توطئه سایکس-پیکو کوبیده باشیم.» با توافق سایکس-پیکو نظمی جدید در خاورمیانه بنا گذاشته شد تا قدرت‌های استعماری نفوذ خود را بر جهان عرب تثبیت کنند. محاصل این جریان تشکیل دولت‌های پسااستعماری و نظامی بود. این در حالی بود که بریتانیا وعده اصلی خود را به اعراب در دهه ۱۹۱۰ نادیده گرفته بود. بریتانیا وعده داده بود اگر اعراب با همکاری بریتانیا علیه امپراتوری عثمانی شورش کنند، در پی سقوط عثمانی‌ها یک دولت واحد عربی به وجود می‌آورد؛ اما بعد از شکل‌گیری ملت-دولت‌های جدید در خاورمیانه اعراب به خلف وعده بریتانیا پی بردند. در یک شکست‌تازها در روسیه لنین و تروتسکی این توافق پنهانی را فاش کردند. در کامل قرارداد سایکس-پیکو برای اولین بار در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ در روزنامه‌های ایژوستیا و پروادو سپس در روزنامه منچستر گاردین منتشر شد. خلف وعده بریتانیا و توافق پنهانی سایکس-پیکو دو پیامد مشخص از نیمه دوم قرن بیستم تا به امروز در جهان عرب داشته است: ظهور ناسیونالیسم عرب از یک سو و بنیادگرایی از سوی دیگر. نویسنده در این کتاب رقابت میان فرانسه و بریتانیا را در شکل‌گیری این قرارداد و خاورمیانه موجود و بحران‌های آن بسیار مهم می‌داند و می‌کوشد مسئله فلسطین را نیز در برتو این روند بررسی کند.

خطی بر شن

جیمز بر

ترجمه: هما کریمی‌راد

ناشر: اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۶۳۰۰۰ تومان